



سال اهل سیر و سلوک از رمضان شروع می‌شود

آیت الله جوادی آملی می‌گوید: کتابهای ابن طاووس را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم وقتی اعمال سנה را تنظیم می‌کند، اول از ماه مبارک رمضان شروع می‌کند و آخر این کتاب به شعبان می‌رسد.

آیت الله جوادی آملی می‌گوید: کتابهای ابن طاووس را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم وقتی اعمال سנה را تنظیم می‌کند، اول از ماه مبارک رمضان شروع می‌کند و آخر این کتاب به شعبان می‌رسد.

به گزارش خبرگزاری مهر، گزیده‌ای از سخنان آیت الله جوادی آملی در فضیلت ماه مبارک رمضان در پی می‌آید؛ ماه مبارک رمضان ماه ضیافت خداست. انسان در این ماه مهمان الهی است. معلوم می‌شود گذشته از آن رزق ظاهری که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین (ذاریات، ۵۸) و گذشته از آن رزق که: ما بکم من نعمه فمن الله (نحل، ۵۳)، روزبهای دیگری هم هست که در فرصتهای مناسب توزیع می‌شود و مهمترین روزی که در کنار این مائده و مآذیه الهی در ماه مبارک رمضان به بندگان عطا می‌کنند، همان معارف قرآن کریم است و در کنارش سنت معصومان علیهم السلام است و برکات دیگر؛ این ماه نزول قرآن است. قهر! انسان روزه می‌گیرد و به شب زنده داری موفق است تا از این ضیافت بهره‌ای ببرد و میزبانی خدا را ادراک کند.

پس این ماه، ماه ضیافت خداست و غذایی که این ماه به انسان می‌دهد، معارف قرآن است و چون قرآن از عترت جدا نیست، در حقیقت تقلین در این ماه روزی مهمانان الهی اند. آنها که اهل سیر و سلوک اند، آنها نه سالشان نظیر سال کشاورزان اول مهر است، نه نظیر طبیعت دیدگان و طبیعت زدگان سالشان اول فروردین است. نه نظیر گیاهان اند که عیدشان در بهار شروع شود، نه نظیر کشاورزان و امثال اینها هستند که سالشان از اول مهر شروع شود. اینها سالشان از ماه مبارک رمضان شروع می‌شود. آخر سالشان ماه شریف شعبان است.

کتابهای مرحوم ابن طاووس را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم وقتی اعمال سנה را تنظیم می‌کند، اول از ماه مبارک رمضان شروع می‌کند، و آخر این کتاب به شعبان می‌رسد. یعنی اول سال برای کسی که اهل سیر و سلوک است، ماه مبارک رمضان است؛ آخر سال ماه شعبان! آخر سال انسان سعی و تلاش و کوشش می‌کند که تمام کمبودها را ترمیم بکند.

اگر وجود مبارک رسول گرامی علیه و علی آله آلافاً التحیه والتثنا در تمام این دوازده ماه اهل شب زنده داری و مانند آن بود؛ ولی وقتی ماه شعبان رسید، یدأب فی صیامه و قیامه، فی لیالیه و ایامه، بخوعاً لك فی اکرامه و اعزامه الی محل حمامه. تا زنده بود خصوصیتی برای ماه شعبان قائل بود که برای ماههای دیگر نبود، برای اینکه پایان سال اعتقادی، اخلاقی و عملی است.

هر کاسبی بالاخره در پایان سال تلاش و کوشش می‌کند که جمع بندی کند و کم نیاورد! و اگر بزرگوار گفت: ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید/ از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد. ماه شعبان برای اینکه چون پایان سال اعتقادی است، تلاش بیشتری را می‌طلبد. البته آن اعیاد شعبانیه هم کمک می‌کند، میلاد پربركت ذخیره عالم ارواحنا فداه تأیید می‌کند؛ ولی ماه شعبان آخرین ماه سال است؛ آن طوری که در کتابهای مرحوم ابن طاووس و امثال ابن طاووس اعمال سנה تدوین شده است.

مطلب بعدی آن است که: جانی خدا به ما داد و کتابی هم به ما داد. این کتاب کلمه اوست و این جان هم کلمه اوست. نه روح ما حرف مهمل است، و نه حرف مهمل در کتاب الهی راه دارد. همان طوری که قرآن را آویخت و نه انداخت، روح ما را هم آویخت و نه انداخت! گرچه همه نعمت‌ها از خداست: ما بکم من نعمه فمن الله؛ گرچه همه این نعمت‌ها مخزنی دارند: ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر، ۲۱) گرچه همه نعمت‌ها از خدا نازل شده است، حتی انزلنا الحديد فیه بأس شدید (حدید، ۲۵)، حتی انزل لکم من الانعام ثمانیه ازواج (زمر، ۶).

این انزال به معنی خلق نیست. این انزال به معنای خود انزال است؛ منتها انزال کل شیء بحسبه. همان طوری که باران فرستاد، گاو و گوسفند هم نازل کرد، آهن هم نازل کرد؛ منتها نزولش به نحو تجلی است، نه به نحو تجافی. همه اینها از آنجا نازل شده اند. طبق آیه سوره حجر، آنجا ریشه و مخزن همه این نعم است؛ لکن اینها را از آنجا انداخت و نه آویخت! باران را انداخت، نازل کرد؛ آهن را انداخت، انعام را انداخت، ولی قرآن را نینداخت، قرآن را آویخت.

فرق انداختن و آویختن این است که باران طوری نیست که اگر کسی به آن تمسک و اعتصام بکند، بالا برود. به آهن اعتصام بکند، بالا برود. به انعام اعتصام بکند، بالا برود؛ ولی قرآن را به عنوان حبل آویخت، فرمود: این حبل است، من این را نینداختم، مثل باران نیست. گرچه انا انزلناه فی لیل القدر، گرچه انزلناه فی لیل مبارکه (دخان، ۳)، اما انزال حبل گونه است، نه انزال باران گونه. این آویختن است و نه انداختن؛ لذا فرمود: واعتصموا بحبل الله. این حبل (طناب) اگر انداخته باشد، خود طناب انداخته مشکل خودش را حل نمی‌کند، چه رسد به اینکه مشکل اعتصام کننده را حل کند! مثل باران؛ اگر کسی به باران بچسبد، نجات پیدا نمی‌کند. به آهن بچسبد، نجات پیدا نمی‌کند؛ چون انزال اینها به نحو انداختن است، نه به نحو آویختن؛ ولی قرآن کریم را که انزال کرد، به نحو آویختن بود.

در همان نصوص تقلین آمده است که فرمود: این ثقل اکبر (قرآن کریم) که به طرف شما نازل شده و آویخته شده است، احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی و الطرف الاخر بایدیکم: یک طرف قرآن به دست خداست، طرف دیگر به دست شماست. این را

بگیرید و بالا بیاوید. در چنین فضایی اعتصام معنا دارد: واعتصموا بحبل الله جميعا (آل عمران، ۱۰۳)، باهم بگیریم. این توان آن را دارد که نیاز همه شما را برطرف کند. طنابی نیست که اگر شش یا هفت میلیارد بشر، همه محکم آن را بگیرند، پاره بشود، مشکل آن را حل نکند! بعضی طنابها هستند که آن ظرفیت و تار و پود مستحکم را ندارند که اگر عده زیادی به طرفش آمدند، نیاز همه را برطرف کند؛ اما قرآن آن حبل مستحکمی است که اگر میلیاردها بشر این طناب را بگیرند، هرگز باز نمی ماند، مشکل همه را حل می کند. هر که سؤالی داد، جواب می دهد. هرکه درخواستی دارد، پاسخ می دهد. هرکه توسل و استشفایی دارد، این حل می کند. هرکس از هر راهی بخواهد برود، این می برد.

چرا؟ چون احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی. اگر يك طناب مستحکم ناگسستنی يك طرفش به دست خدای سبحان باشد که علی کل شیء قدير است، طرف دیگرش به دست مردم باشد، یقیناً این مردم، هم می توانند به پناهگاه خودشان بار یابند و هم همگان می توانند از کنار این حبل الهی بهره ببرند و استفاده کنند. این طور نیست که اگر عده زیادی به قرآن پناهنده شدند، مشکلی برای قرآن پیش بیاید!

آن جان ملکوتی هم که ذات اقدس اله به ما داد، به عنوان نفخت فیه من روحی، این را هم در بدن ما نینداخت، بلکه به بدن ما آویزان کرد، متعلق کرد. يك طرف این جان ما همیشه به دست اوست، طرف دیگرش در بدن! اینکه ما اعمال و عبادات را قربه الی الله انجام می دهیم، اینکه به ما فرمودند: اینما تولوا فثم وجه الله (بقره، ۱۱۵) به هر سمت رو بکنید، در هر زمان و زمین با خدا مناجات و گفتگو بکنید، راه باز است، برای اینکه روح ما را ذات اقدس اله در بدن حلول نداد، به نحو انداختن به بدن نداد، بلکه به نحو آویختن داد: احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی.

هر شب در هر لحظه که انسان می خوابد، هو الذي يتوفاكم باللیل و يعلم ما جرحتم بالنهار (انعام، ۶۰) هر شب این را قبض می کند و هر روز برمی گرداند. پس روحی به ما داد که نظیر قرآن احد طرفیه بیدالله سبحانه و تعالی است! قلب مؤمن که می گویند بین اسمعین من اصاب الرحمان است، همین است. دخل و تصرفی که در دل مؤمن می کند، از این قبیل است. نشان آن است که ما را به حال خود ما وانگذاشت و رها نکرد و دائماً در دلهای ما تصرف می کند.

روح ما کلمه ای از کلمات الهی است. قرآن هم کلامی از کلامهای الهی است. به ما گفتند: اقرء و ارق. هر اندازه که توانستید مهمان این کتاب باشید؛ از این کتاب بهره ببرید، بخوانید و بالا بروید. و خودتان را ارزان مفروشید. اگر خود را به تمام دنیا فروختید، ارزان است و مغبون می شوید! امام سجاد سلام الله علیه فرمودند: غیرقلیل ما عاقبته البقاء: چیزی که پایانش زوال است، کثیر نیست! آن که پایانش بقا و دوام است، او قلیل نیست! بنابراین روحی به ما داد که يك طرفش به دست ذات اقدس اله است و هر شب ما مهمان اویم؛ منتها اگر مواظب روزمان باشیم، شب می فهمیم که مهمان کی هستیم! کی ما را قبض کرد، کجا رفتیم و چه دیدیم و برگشتیم. چون روز خوابیم، شب می خوابیم! و اگر روز بیدار باشیم، شب می فهمیم کی ما را قبض کرد، کجا برد، چه نشانمان دادند و از کدام راه داریم برمی گردیم. چون هوالذي يتوفیکم باللیل و يعلم ما جرحتم بالنهار.

ماه مبارک رمضان، انسان باید مهمان چنین کتابی باشد! رسول گرامی علیه و علی آله آلاف التحية والثناء فرمود: این ماه شما با استغفار خودتان را آزاد کنید! آزادی از بهترین نعمت هاست؛ آزادی از هوا و هوس، از عفریت درون و بیرون بهترین فضیلت است. فرمود: این ماه که مهمان خدا هستید، ان انفسکم مرهونه بذنوبکم ففکوها بالاستغفار. آن را با استغفار آزاد کنید. وقتی جانتان آزاد بود، مثل مرغ باغ ملکوت است که قدرت پرواز دارد و می تواند در کنار این آیات الهی ترقی کند.

کسی که آزاد نباشد، کسی که مهمان خدا نباشد، کسی که از آن طعام نچشیده باشد، نه برای خودش سودمند است، نه برای جامعه نفع آور! او نه بالغ است، نه مبلغ. اگر جزء ضیوف الرحمن شد، خودش را آزاد کرد و بهره ای از فیض الهی برد، آنگاه به نصاب تبلیغ می رسد. تا کسی بالغ نباشد، مبلغ نیست! يك عده را فرمود: رها کن؛ و اعرض عن من تولي عن ذکرنا و لم یُرد الا الحیاه الدنیا ذلك مبلغهم من العلم (نجم، ۲۹) آن که علمش مقدار ناچیزی است، او بالغ نیست! وقتی بالغ نبود، مبلغ هم نخواهد بود.

شیوه تبلیغ

در بخش ابتدایی انسان سخنرانی می کند، حرفهای عالمانه می زند، سعی می کند مردم و مخاطبان را خوب درک بکند، فضای کشور را خوب درک بکند، حرفهای جامع الاطراف بزند؛ اینها در سطح سامعه و مجلس آرایبی خوب است؛ اما آنچه باید در جان مردم اثر بگذارد که اینها نیست، آن جان ملکوتی که در مجلس نیست. آن جان ملکوتی که با آهنگ و الفاظ و حروف متأثر نمی شود. از راه دیگری باید در درون دلها راه پیدا کرد. چون ارواح مثل تار و پود این حبل مستحکم به هم مرتبط اند و همه شان به دست خداست. تا انسان از این کانال کارش الهی نباشد، به خدا نسپرد و خدا قبول نکند، پیام تبلیغی را در دلهای مخاطبان نمی رساند!

اینکه فرمود: و قولوا لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً: حرف را به جان اینها برسان، (نساء، ۶۳) از رسول خدا که خلیفه الله است، ساخته است. از دیگری ساخته نیست که مطلب را در جان مخاطب جا بدهد که او بپذیرد. ممکن است حرف بزند، آهنگی ایجاد کند، به فضای سامعه مخاطب برساند و دیگر هیچ! اما تحلیل کردن، قبول کردن، متأثر شدن، متعظ شدن، کار واعظ نیست. این کار دیگری است. فرمود: شما اگر نصاب گفتارتان آن بود، ذات اقدس اله نوری در دلهای مخاطبان قرار می دهد که با آن نور حق را می شنوند و می فهمند و باور می کنند و عمل می کنند. ما چه بکنیم که به اینجا برسیم؟

این ماه، ماه قرآن است و ما مهمان قرآنیم. باید زیاد قرآن بخوانیم، ثوابش را هم نثار ارواح انبیا و اولیا و ملائکه مقربین و صدیقین و شهدا بکنیم. هرچه بیشتر قرآن بخوانیم، بهتر است. کسی نگوید: حالا که من قرآن نمی دانم، چرا بخوانم؟ این يك

کلام عادي نيست؛ کلام الهي است، کتاب الهي است، آثار خاص خودش را در هر مقطعي دارد. انس با قرآن و درک با قرآن اين راهها را نيز به همراه خواهد داشت.

رسالت حوزويان

قرآن کریم فرمود: عده اي هجرت کنند، به مراکز علمي و حوزه ها راه پيدا کنند، فقيه بشوند. منظور از فقيه در کتاب و سنت، فقه مصطلح نيست؛ چنان که منظور از حکمت در کتاب و سنت هم حکمت مصطلح نيست. اخلاق حکمت است، فقه حکمت است، دستورات ديني حکمت است، اعمال و انگيزه هاي صحيح حکمت است؛ روايات حکمت را بر اخلاق، فقه، ساير مسائل اعتقادي و غيراعتقادي (مثل اخلاقي و عملي) اطلاق کرده است.

فرمود: فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة ليتفقهوا في الدين (بقره ۱۲۲). کسي که حکيم شد، فقيه شد، فيلسوف شد، مفسر شد، در بين راه است، اين طليعه راه است. وظيفه بعدي اين است که: و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم؛ وقتي که برگشتند، مردم را بترسانند؛ از جهنم، از عاقبت تلخ گناه بترسانند. بگويند گناه واقعاً آتش است و واقعاً سم است. سخنراني کردن، کتاب نوشتن و تدريس، گوشه اي از کار حوزه هاست.

اينها ابزار کار است. فرمود: ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم ممکن است يك کسي مایه علمي داشته باشد، اما چون آن طهارت روح در او نيست، اين توان را ندارد که مردم را از عاقبت گناه بترساند! گناه از هر سمي بدتر است. هروئين تاثيرش مگر چقدر است؟ ده سالي، بيست سالي با انسان درگير است، بعد بدن را از پا در مي آورد و ديگر هيچ! اما گناه که از اين قبيل نيست: ثم لايموت فيها ولا يحيي (اعلي، ۱۴) اين طور نيست که حالا اگر آلوده شد، بتواند نجات پيدا کند! نظير هروئين نيست، نظير انفجارهاي ديگر نيست که با مردن تمام بشود، ثم لايموت فيها ولا يحيي است. چنين خطري است.

چيزي که از چشم دور است، از حس و عقل عادي عرف دور است، بايد تعبداً پذيرفت. به تعبير لطيف مرحوم ميرداماد: آدم بايد اين کلام وحياني را درجان خود جا بدهد. آن وقت باورش مي شود که اين گناه هم سم است و ديگر در خلوت و جلوت دست به گناه نمي زند! وظيفه حوزه ها اين نيست که فقيه بشوند، حکيم بشوند، مفسر بشوند؛ اين بين راه و ابزار کار است، وظيفه اساسي اين است: و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم. بايد بروند انذار کنند. اين چنين نيست که بگويند: حالا که امکانات هست، وضع ما خوب است، گروه پژوهشي و تحقيقي هست، ما همين جا مي مانيم و تأمين مي شويم! حوزه براي اين نبود که مشکل مالي کسي حل بشود تا کسي بگويد: من که اينجا مي مانم و تحقيق مي کنم و نياز مالي ندارم، چرا بروم؟ اين تعهدي است که از ما گرفته اند.

از ما تعهد گرفته اند که برويم! همان طوري که يك مقام مسئول سوگند ياد مي کند، ما هم وقتي وارد حوزه شديم، در محضر ذات اقدس اله مثل اينکه سوگند ياد کرديم. کسي که وارد حوزه علميه مي شود، نظير عالم ذر يك پيماني دارد، يك الست بربکم دارد، يك قالوا بلي دارد. کسي که اينجا آمد، ذات اقدس اله مي گويد: تفقه، ثم انذر! چنين نيست که ما آمديم اينجا مهمان ولي عصريم، در کنار سفره آن حضرت ساليان متمادي مهمان آن حضرت هستيم، اين درسها را بخوانيم، بعد بگوئيم: حالا ماه مبارك رمضان اينجا بنشينيم، پژوهش بکنيم! از اين کتابها زياد نوشته اند.

در هر چند قرن چند نفري مي آيند، حرف تازه مي زنند. بررسي کنيد، اين هزار کتاب يا دو هزار کتابي که نوشته شده، حرف تازه در کدام کتابهاست؟ خيلي کم اتفاق مي افتد علامه طباطبايي، علامه اميني پيدا بشود؛ همين حرفهائي را که ما اينجا مي نشينيم مي نويسيم، بايد به مردم بگوئيم، بايد به مردم برسانيم. بعد در فراغت ديگر اين کتابها را هم مي شود نوشت. اين کتابهائي که ماها مي نويسيم، مثل جواهر که نيست، از اين کتابها فراوان است. در فرصتهاي ديگر هم مي شود نوشت! وظيفه اصلي ما آن قالوا بلي است.

وقتي که آمديم حوزه، به ما گفتند: تفقه ثم انذر، قالوا: سمعنا و اطعنا! فرمود: بايد انذار بکنند. يعني اگر رسول گرامي را ذات اقدس اله فرمود: قم فانذر. قم نه يعني پاشو! قيام کن، نه يعني بايست؛ يعني ايستادگي کن! آن که نشسته حرف مي زند، ايستاده است و ايستادگي مي کند. آن که ايستاده وقت تلف مي کند، نشسته است! فرمود: قم فانذر. ايستادگي کن، در برابر بيگانگان، بايست و اينها را با حرفهائي الهي آشنا بکن، اينها را از عواقب گناه بترسان! جهنم جدي است، گناه جدي است، باند بازي جدي است. اين طور نيست که اگر کسي با فريب دادن بخواهد مشکل خودش را حل بکند و بگذرد؛ اين طور نيست. اين رسالت ماست وقتي به حوزه آمديم!

تربيت عقل

بخش ديگر که باز رسالت ماها را در قرآن کریم تبیین مي کند، مي فرمايد: ما معارف را گفتيم، امثال را گفتيم، حکم را گفتيم، از هر مطلب مثلي آورديم، چيزي را فروگذار نکرديم، قد تبين الرشد من الغي (بقره، ۲۵۶) و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون (عنکبوت، ۴۳) آنها که تازه عالم شدند، مدرس و استاد شدند، در اوایل و نيمه راهند! حوزه براي اين نيست که مردم عالم بشوند و ما علما تربيت بکنيم؛ حوزه براي اين است که ما عاقل تربيت کنيم، نه عالم! اگر کسي عالم شد، بايد عاقل بشود: و ما يعقلها الا العالمون.

خواجه عبدالله انصاري در مناجات نامه مي گويد: حرف دانا را کسي گوش نمي دهد! حرف دارا را گوش بدهيد! دارا يعني چه؟ يعني مالک علم باشد، مالک دانايي باشد! آن که حافظ دانايي است، از اين حرفها زياد مي زند. نشانه اش هم همين بي اثري مردم است! مردم را خدا بالفطره قابل قرار داده است. اگر بالفطره قابل نبودند، به انبيا نمي فرمود برو، بگو. به فقها نمي فرمود: برويد، بگوئيد! معلوم مي شود مردم قابل اند.

مردم بیش از علم ، عمل می خواهند؛ یعنی عقل می خواهند. این می شود: و جعلنا له نوراً یمشي به فی الناس (انعام، ۲۲) خواجه عبدالله عرض می کند: الهی، مرا دارای علم بکن و نه دانا! دانا مشکل خودش را حل نمی کند، چه رسد به مشکل دیگری! علما در مملکت کم نیستند؛ آن دارایان (یعنی عقلا) خیلی کم اند! عاقل کسی است که نه فریب کسی را بخورد، نه درصدد فریب باشد؛ نه باند بازی بکند، نه سفره ای پهن بکند؛ نه چشمش به جیب این و کیف آن باشد؛ مستقیماً با دست خدای سبحان بخورد و با او ارتباط دارد؛ راه انبیا را طی بکند، راه عقلا را طی می کند، این می شود عاقل!

اگر کسی عالم شد، از این نردبان علم باید ترقی بکند، بیاید بالا؛ وقتی عاقل شد، مشکل خودش را حل می کند، راه خودش را پیدا می کند، راه کسی را هم نمی بندد، همین که در کوچه و کوی و برزن راه می رود، به مردم نور می دهد. الان هم شما در گوشه و کنار مملکت می بینید یک انسان وارسته وقتی که دارد راه می رود، مردم متعظ می شوند! نمونه پیغمبر؛ آن را که در کتابها نوشته، در زندگی این آقا می بینند. می بینند که این خودش را ارزان نفروخت! وقتی ارزان نفروخت، به دنبال او راه می افتند. مردم به کسی احترام می گذارند که احترام نخواهد! نه تصنعاً نخواهد: که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن!

این از ظرائف مناجات خواجه عبدالله انصاری است. خواجه عبدالله انصاری مال هرات است و روزی افغانستان مهد این گونه از عرفا بود، چه بلخی که بوعلی و ملای روم تربیت کرده یا هراتی که جناب خواجه عبدالله انصاری و ابوالعباس لوکری تربیت کرده است؛ هراتی که آخوند خراسانی تربیت کرده است. افغانستان مهد تمدن و حکمت و عرفان بود، بر اثر سلطه بیگانه، مهد قاچاق و مواد مخدر و تریاک شد! همین افغانستان که نه نفت دارد، نه گاز، هیچ چیز ندارد؛ حکیم داشت، عارف داشت. الان هم بهترین و بیشترین کتابی که در غرب فروش می رود، همین کتابهای هروی هاست!